

Wilayat in Islamic Sufism and Mysticism and Shiite Belief, Relying on the Opinions of Ibn Arabi, Seyyid Haidar Amoli, and Allameh Tabataba'i

Mohammad Hossein
Bayat 

Professor of Persian Language and Literature,
Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Received: 04/03/2024

Accepted: 07/03/2024

eISSN: 2717-1116 ISSN: 2717-1108

Abstract

1-Introduction

According to the Twelver Shia belief, absolute guardianship belongs first and foremost to God Almighty, and this guardianship is manifested in the prophets and Imams. Divine guardianship is divided into two types: creational and legislative, both of which were manifested in the reality of Muhammad. Then, from the difficulties of the light of that Imam's existence, it emerged in the existence of Imam 'Alī ('a) and the other eleven Imams. During the occultation of Imam Hujjat ('a), legislative guardianship is realized under special conditions in the deputy of the Imam, the Wali-e al-Faqih, all of whom are within the scope of divine guardianship.

According to the belief of the mystics, absolute divine guardianship was manifested in the reality of Muhammad, and from the difficulties of that Imam, it emerged in the existence of the leaders and scholars of Muhammad, who are not limited to the two sons of the Imam.

The mystics have provided evidence for this claim through verses and narrations that are common among them and also through revelation, which has been referred to in the text of the article. The great Shiite scholars have also proven the matter through verses of wilayat and Imamat, such as verse 55 of Surah Al-Ma'idah, verse 59 of Surah An-Nisa', verse 3 of Surah Al-Ma'idah, as well as the hadiths of al-Ghadir, al-Manzila, al-Thaqalayn, and the like, which have been referred to in the text of the article.

~ ~
- mohammadhosein.bayat60@gmail.com

How to Cite: Bayat, Mohammad Hossein. (2024). Wilayat in Islamic Sufism and Mysticism and Shiite Belief, Relying on the Opinions of Ibn Arabi, Seyyid Haidar Amoli, and Allameh Tabataba'i. *Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology*. 5 (9). 9-38.

2-Research Method

The research method is descriptive-analytical. In this context, the author supports his statements with authentic verses, narrations, and texts from various sects.

3-Results

The conclusion of this article is that the Quranic verses had a tremendous impact on the formation of the Sufi concept of unity of existence, and Shiite thought also significantly impacted the emergence of the concept of guardianship from the Sufi perspective. The issue of Imamate is one of the most fundamental issues in Shiite thought, insofar as Islam is not complete without an Imam, and the true Muhammadian Islam is that which Shiites have outlined with the presence of the infallible Imam and the guardian of God. Because Islam, which is an eternal and everlasting religion, cannot survive and continue without an Imam. This thinking has had a significant impact on the emergence of the most fundamental pillar of Sufism, namely guardianship, although it has been distorted by some Sufis. The issue of the cessation of the prophethood of legislation in Sufi thought and the continuation of the general prophethood through the ijtiḥād of scholars and Muhammadian saints is a direct impact of the continuation of the religion of Islam with the presence of the infallible Imam (‘a) and the guardian of God, which Shiites have included in their beliefs with specific criteria; of course, as mentioned in the text of the article, the Shiite view on this subject is very different from Ibn-e Arabi's view.

Keywords :Wilayah, Prophethood, Messengership, Sufism, Mysticism, and Shiism.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



----- پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه -----

دوره ۵، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۴۰۳، ۳۸-۹

jcst.atu.ac.ir

Doi: 10.22054/jcst.2025.84697.1218

ولایت در تصوف و عرفان اسلامی و باور شیعی با تکیه بر آراء ابن عربی، سید حیدر آملی و علامه طباطبائی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

محمدحسین بیات  *

چکیده

بررسی مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی و شیعه، با تکیه بر آیات و روایات، مسأله اصلی این مقاله است. هدف این است تا وجوه اشتراک و تفاوت‌های دیدگاه‌های عرفای اسلامی و شیعه را در مورد ولایت، با تمرکز بر نظرات ابن عربی و علمای برجسته شیعه مانند علامه طباطبائی، نشان دهد. این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و از آیات، روایات و منابع معتبر از هر دو مکتب بهره گرفته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بنیاد تفکر شیعی و عرفان اصیل در امر ولایت بر آیات و روایات متکی است. با این حال، دیدگاه عرفا و شیعه از جهاتی با یکدیگر مشابه و از جهاتی متفاوت است. از دیدگاه هر دو مکتب، ولایت اصلی متعلق به خداوند است و ولایت انبیا، ائمه و اولیای الهی به عنوان تجلی این ولایت الهی در نظر گرفته می‌شود. نتیجه این مقاله نشان می‌دهد که آیات قرآنی نقش مهمی در شکل‌گیری مفهوم وحدت وجود در تصوف داشته‌اند و به طور مشابه، تفکر شیعی نیز تأثیر زیادی بر برداشت متصوفه از ولایت دارد. در اندیشه شیعی، امامت یکی از مباحث پایه‌ای است و اسلام حقیقی را تنها با وجود امام معصوم و ولی خدا می‌توان تصور کرد.

کلیدواژه‌ها: ولایت، نبوت، رسالت، تصوف، عرفان و تشیع.

۱. مقدمه

طبق باور شیعه دوازده امامی ولایت مطلقه اولاً و بالذات از آن خداوند متعال است که این ولایت در انبیاء و ائمه علیهم السلام به ظهور می‌رسد. ولایت الهی به دو قسم تکوینی و تشریعی منقسم می‌گردد که هر دو نوع در حقیقت محمدیه (ص) متجلی شده است، سپس از مشکلات نور وجود آن حضرت در وجود حضرت علی (ع) و یازده امام دیگر به ظهور آمده است و در زمان غیبت حضرت حجت (عج)، ولایت تشریعی با شرایطی خاص در نایب امام یعنی ولی فقیه، تحقق می‌یابد که همه آنها در طول ولایت الهی قرار دارند. لکن طبق باور عرفا، ولایت مطلقه الهی در حقیقت محمدیه (ص) ظهور یافته و از مشکلات آن جناب در وجود اقطاب و علمای محمدی به ظهور می‌رسد که اینان منحصر به دوازده امام نیستند. با توجه بدین نکته ابن فارض مصری گفت:

بعترته استغنت عن الرسل الوری و اصحابه و التابعین الائمة
فعالمنا منهم نبی و من دعا الی الحق منا قام بالرسلیه

(تائیه کبرا)^۱

و مولوی بلخی گفت:

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است؛
پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

(مثنوی معنوی، دفتر دوم)

عارفان برای خود از طریق آیات و روایات متداول میان خود و نیز از طریق کشف بر این ادعا دلایلی آورده‌اند که در متن مقاله بدان‌ها اشارت رفته است. علمای بزرگوار شیعه نیز مطلب را از طریق آیات ولایت و امامت مثل آیه ۵۵ سوره مائده، آیه ۵۹ سوره نساء، آیه ۳ سوره مائده و نیز احادیث غدیر، منزلت، ثقلین و مانند آنها، به اثبات رسانده‌اند. که در متن مقاله به آن‌ها اشاره شده است.

فی الجمله، این جستار به نحو اختصار در پنج بند به رشته تحریر کشیده آمده است:

الف: مفهوم‌شناسی تصوف و ولایت؛

ب: بیان دیدگاه متصوفه در امر ولایت؛

^۱ ترجمه: با عترت پیامبر (ص) از دیگر پیامبران جهان بی‌نیاز شدیم، و همچنین از اصحاب و تابعین و امامان پس از آنان. عالم ما از آنان همچون پیامبری است، و هر که از ما به حق دعوت کند، مقام پیامبری را برپا می‌دارد.

ج: بیان دیدگاه شیعه در امر ولایت؛
د: بیان وجوه اشتراک و اختلاف دو دیدگاه؛
و: نتیجه گیری.

۱-۱. پیشینه پژوهش

مطالعه مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی و تطبیق آن با دیدگاه‌های شیعه، موضوعی است که در پژوهش‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان، آثار متعددی به تحلیل این موضوع پرداخته‌اند:

الف. کتاب "پژوهشی جامع در تصوف فرقه‌ای" نوشته محمد اسماعیل عبداللّهی، یکی از منابع برجسته در این حوزه است. این کتاب با بررسی هویت تاریخی، تحولات و آموزه‌های سلاسل صوفیه، به نقد مبانی تصوف فرقه‌ای پرداخته و رابطه آن با عرفان اسلامی را تحلیل کرده است. نویسنده در بخش‌های مختلف کتاب، به پیشینه تصوف، سران آن، و تفاوت‌های عرفان اسلامی اهل بیت (ع) با تصوف اشاره کرده است (عبداللّهی، ۱۴۰۲).

ب. مقاله "نگرشی تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی" (عبداللّهی و ناجی، ۱۳۹۳) به بررسی معانی ولایت در عرفان اسلامی پرداخته و تلاش کرده است تا جایگاه این مفهوم را در میان اندیشه‌های صوفیان برجسته کند.

ج. تحلیل آرای ابن عربی و علمای شیعه: پژوهش‌هایی مانند "ولایت مطلقه از دیدگاه ابن عربی و میرحیدر آملی" به مقایسه تطبیقی نظرات این دو شخصیت پرداخته‌اند. ابن عربی ولایت را اصلی فراگیر دانسته که حتی بر نبوت تقدم دارد، در حالی که علمای شیعه آن را در چارچوب امامت تفسیر می‌کنند.

د. مطالعات تطبیقی میان تصوف و تشیع: برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که دیدگاه‌های صوفیه درباره ولایت از آیات قرآنی و روایات الهام گرفته‌اند، اما تفاوت‌هایی نیز با تفکر شیعی دارند. برای مثال، صوفیه ولایت را به عنوان مقام معنوی عام برای اولیا می‌دانند، در حالی که شیعه آن را منحصر به ائمه معصومین (ع) می‌داند.

هـ. مولوی بلخی و ابن فارض: اشعار مولوی بلخی و ابن فارض نیز از منابع مهم برای فهم دیدگاه عرفا درباره ولایت هستند. مولوی در مثنوی معنوی به استمرار ولایت اشاره کرده و ابن فارض در تائیه کبری جایگاه عترت پیامبر (ص) را مورد تأکید قرار داده است. این

مطالعات نشان می‌دهند که مفهوم ولایت همواره از موضوعات مهم در عرفان اسلامی بوده است و پژوهش حاضر با تکیه بر آیات و روایات، تلاش دارد تا وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه‌های عرفا و شیعه را روشن سازد.

۲. مفهوم‌شناسی تصوف

تصوف مأخوذ از صوف به معنی پشم و نوعی از پشمینه است و در اصطلاح متصوفه، پاک‌شدن از خواهش‌های نفسانی و عالم هستی را مظهر حق دانستن است. تصوف نام مذهب طایفه‌یی از اهل حقیقت است که از خواهش‌های نفسانی پاک شده و همه عالم را جلوه حق تعالی می‌دانند. گویند که این طایفه در زمان‌های سابق لباس پشمینه می‌پوشیده‌اند و بدین سبب تصوف را بر اعمال و رفتار آنان اطلاق نموده‌اند. و نیز ممکن است این کلمه از صوف به معنی یک سو شدن، مشتق باشد که به معنی یک سو شدن و روی گرداندن است چه آنان از ماسوی الله روی گردانده‌اند (ر.ک؛ عبداللهی، ۱۴۰۲: ۴۷). صوفی به معنی پشمینه پوش است که به پیروان طریقه تصوف اطلاق می‌گردد. واژه صوفی در اشعار شعرائی به سان سنایی به کار رفته است.

سنایی گفت:

مرد صوفی تصلفی نبود خود تصوف تکلفی نبود

(سنایی، ۱۳۷۵)

به پیروان طریقه تصوفه، صوفیه نیز گفته می‌شود. بسیاری از آیات و روایات در پیدایش تصوف اسلامی نقش به سزایی داشته‌اند. مثل آیه «فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِتْمَ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵)؛ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶)؛ «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَا كُنَّ اللَّهُ رَمَى» (انفال: ۱۷) و به خصوص آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الحدید: ۳).

فی الجمله، تصوف از اواخر سده دوم آغاز شد و تا سده دهم در فرهنگ اسلامی تأثیر ژرفی داشت. گویند: ابوهاشم کوفی نخستین کسی بود که صوفی نامیده شد. کار این فرقه ریاضت شخصی و ارشاد مردم بوده است. این فرقه در سده‌های ششم و هفتم از احترام خاصی برخوردار بوده‌اند و بر کار سیر و سلوک اشتغال می‌ورزیده‌اند؛ لیکن در سده نهم شیخ جنید - جد شاه اسماعیل صفوی - با بهره‌مندی از گروه صوفیان و مریدان خود حکومت تشکیل داد

و خود را سلطان جنید نامید. چندی نگذشت که وی با ده هزار تن صوفی سپاهی تشکیل داد و به عیسویان حمله ور شد. شاه اسماعیل صفوی نیز در آغاز صوفی نامیده می‌شد. در زمان شاه تهماسب کارشان بالا گرفت و رئیس صوفیان ملقب به خلیفه الخلفاء شد و خود شاه را مرشد کامل می‌نامیدند. مقام رئیس صوفیه، مقام دوم بعد شاه بود. شاه عباس صفوی از قدرت آن کاست و مشاغل پستی به آنان واگذار نمود. فی الجمله، از اواسط دولت صفویه کار صوفیه رو به تراجع نهاد تا آنکه اوایل حکومت قاجار، معصوم علی شاه دکنی - از سلسله نعمت الهی - به قتل رسید و اکثر صوفیان ایران را ترک کردند، در نتیجه روز به روز به انحطاط و زوال افتادند (ر.ک؛ لغت نامه دهخدا، مبانی عرفان و تصوف: ۳۰).

برخی گفته‌اند که تصوف از چهار حرف تشکیل یافته و هر حرفی از آن به مقامی از مقامات سلوک اشاره دارد: تاء، اشاره به توبه است؛ ص، اشاره به صدق باشد؛ واو، اشاره به ورع است؛ فاء، اشاره به مراتب فناء دارد (ر.ک؛ عبداللهی، ۱۴۰۲: ۴۵).

ابن عربی گفت: تصوف عبارت از تخلّق به اخلاق الله است که خود ثمره تقوا است که شخص در آن به آئینه قلب خود که از زنگار زدوده شده، تکیه می‌کند و هر گونه حجابی را در برابر صور معقولات و مغیبات از میان برمی‌دارد: **التصوف خُلُقٌ فَمَنْ زَادَ عَلَيْهِ فِي الْخُلُقِ زَادَ عَلَيْهِ فِي التَّصَوُّفِ** (ر.ک؛ فرهنگ جامع عرفانی: ۸۹).

در نهایت می‌توان گفت: تصوف یکی از جلوه‌های عرفان است، چه عارفان با توجه به نوع لباس و موقعیت اجتماعی، متصوفه ولی با توجه به فرهنگ و نوع معرفت‌شناسی‌شان، عارف نامیده می‌شوند (ر.ک؛ مبانی عرفان و تصوف: ۲۵).

سید حیدر آملی میان تصوف و عرفان فرقی نمی‌بیند و در آغاز نقد النقود می‌فرماید: اعلم انّ هذا الاصل مشتمل علی بحث الوجود و اطلاقه و بداشته من طریق الموحّدين من ارباب التصوف عقلاً و نقلاً و کشفاً (مقدمه نقد النقود)؛ باز همو تصوف را چنین تعریف کرد: **التصوّف عبارة عن التخلّق بالاخلاق الإلهية قولاً و فعلاً و علماً و حالاً** (ر.ک؛ مقدمه جامع - الاسرار، ۱۳۶۸: ۴۴). وی در مقدمه جامع الاسرار بحث مفصلی در معرفی تصوف واقعی و تصوف ساختگی و نیز شیعه واقعی و شیعه ادّعایی، ایراد فرموده و سرانجام با استناد به سخن حضرت امیر که در نهج البلاغه فرمود: **النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ** (نهج البلاغه/ حکمت ۱۴۷)؛ گفت: متصوفه از مصادیق گروه دوم در این سخن حضرت علی (ع) هستند یعنی گروهی هستند که در راه نیل به اسرار

می‌باشند. بخشی از عبارات وی چنین است: فهُؤْلَاءُ لَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ وَ الثَّالِثِ فِیْکُونُونَ مِنَ الْقِسْمِ الثَّانِیِ الَّذِیْ هُوَ مُتَعَلِّمٌ عَلٰی سَبِیلِ نَجَاةٍ یَعْنِیْ إِنَّهُمْ جَمَاعَةٌ مَخْصُوصَةٌ بِحِمْلِ اسْرَارِ الْأَئِمَّةِ (ر.ک؛ مقدمه جامع‌الاسرار، ۱۳۶۸: ۳۷). باز هم در ادامه گفت: به نظر من شیعه دو دسته است: یکی آنان که حاملان علوم ظاهری هستند و دیگری متصوفه می‌باشند که حاملان علوم باطنی ائمه علیهم‌السلام می‌باشند: الشَّیْعِیُّ وَ الصَّوْفِیُّ مُتَغَايِرَانِ بِالْأَسْمِ یَدُلُّانِ عَلٰی حَقِیْقَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هِیَ الشَّرِیْعَةُ الْمُحَمَّدِیَّةُ (همان، ۴۱). و سرانجام گفت: باید میان شیعه و شیعه ادعایی و صوفی و صوفی نما فرق گذاشت. مثلاً فرقه‌هایی به سان غلاة، اسماعیلیه، زیدیه، کیسانیه و مانند آنها خود را شیعه می‌دانند در حالی که شیعه نیستند و نیز فرقه‌هایی چونان اباحیه، حلویه، معطله، اتحادیه و مانند آنها، خود را جزء متصوفه به حساب می‌آورند. در حالی که ربطی به متصوفه ندارند (همان، ۴۸). ملاعبدالرزاق لاهیجی تصوف و عرفان را در طول علم کلام و فلسفه دانست و در این باب چنین گفت: تصوف قسِم کلام و حکمت نیست. چه اختلاف کلام و فلسفه در سلوک راه ظاهر و طریقه نظر و استدلال است و حقیقت تصوف نیست مگر سلوک راه باطن و غایت آنها حصول علم است و غایت این وصول عین (ر.ک؛ گوهر مراد: ۱۵).

۳. مفهوم‌شناسی ولایت و ولیّ

ولاء، ولایت، ولایت، مولی، ولیّ، ولیّ و امثال این‌ها از مادهٔ -و، ل، ی- اشتقاق دارند. این ماده از پر استعمال‌ترین واژه‌های قرآنی است که به صورت‌های گوناگون در قرآن مجید به کار رفته است. حدود ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد به صورت‌های گوناگون قالب‌های فعل در کلام خدا وارد آمده است (ر.ک؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ۱۳۷۲: ۲۵۵). راغب اصفهانی در مفردات گفت: ولاء و توالی، به معنی قرار گرفتن دو چیز به گونه‌یی که میان‌شان فاصله‌یی در کار نباشد. از این واژه‌ها، برای قرب مکان، نسبت، دین، صداقت و... استفاده می‌شود. عموماً، ولایت به معنی نصرت و یاری و ولایت به معنی سرپرستی و تصدیّ امور است. ولیّ و مولی نیز گاهی به معنی سرپرست، به کار رفته‌اند. می‌توان گفت که مؤمن ولیّ خدا و خدا ولیّ مؤمن است. لیکن نتوان گفت: مؤمن مولای خداوند است البته توان گفت که خدا مولای مؤمنان است مثل: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ ءَامَنُوا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (البقره: ۲۵۷)؛ «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِیَاءُ لِلَّهِ» (الجمعه/۶)؛ «ذَٰلِكَ

بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» (محمد: ۱۱) و التحقيق: أَنَّ الأصل الواحد في المادّة: - و، ل، ی - هو وقوع شیء وراء شیء مع رابطة بينهما. بنابراین ماده (ولی) در اصل به معنی قرب و نزدیکی است. وقتی به کسی بگویند: فلان جلس ممّا یلینی یعنی نزدیک به من نشست. با توجه بدین معنی، ولیّ به رفیق، هم پیمان، ناصر، همسایه و مانند آنها اطلاق می شود. أوّلیّ، به معنی اجدر و آخری یعنی سزاوار و قیل: الولی حصول الثانی بعد الأوّل من غیر فصل. ولایت به معنای نصرت و ولایت به معنی تدبیر و سرپرستی امور غیر که حیات و مماتش بدان وابسته باشد. ولیّ و مولی، در کلام عرب به یک معنی آمده است. چنان که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: فمن كنت مولاه فهذا اعلىّ مولاه یعنی من كنت ولیّه فعلىّ ولیّه (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ۲۰۳).

از مجموع گفته های فوق معلوم شد که ولایت دارای یک معنی اصلی یعنی قرب و نزدیک بودن دو چیز به یکدیگر به گونه ای که یکی سرپرست دیگری یا دوست بسیار صمیمی دیگری باشد.

۴. دیدگاه متصوّفه در امر ولایت

دیدگاه متصوّفه در این جستار، در امر ولایت از دو جهت مورد واکاوی قرار گرفته است. یکی از حیث نسبت ولایت با نبوت و رسالت، دو دیگری استمرار ولایت و نبوّت عامّه. فی الجمله، از منظر متصوّفه ولایت باطن نبوت و نبوت باطن رسالت است. به دیگر بیان، ولایت حیث حقّی و نبوت حیث مملّکی و رسالت حیث خلقی انبیاء می باشد. بنابراین، حیث ولایی انبیاء که سرّ نبوّت است بالاتر از دو حیث رسالت و نبوّت آنان است. لیکن با توجه به این که کُلّ نبیّ ولیّ ایضاً، نبیّ بالاتر از ولیّ است چون ولیّ وارث حیث ولایت نبیّ می باشد (ر. ک؛ مقدمه قیصری، ۱۳۶۳: فصل ۱۲).

در این نوشتار به نحو اختصار به سخنان ابن فارض مصری، ابن عربی، سید حیدر آملی، مولوی بلخی و شیخ محمود شبستری، در بیان مطلب استناد می شود. ابن فارض در این باب گفت: حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاست و جمیع انبیاء از آدم تا ظهور خود آن جناب، نبوت را از نور مشکات نبوت وی اخذ کرده اند. وی به احادیثی مثل اوّل ما خلق نوری، آدم و من دونه تحت لوائی، كنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین استناد کرده است. طبق فرموده وی جمیع انبیاء پیشین تابع شریعت محمدی (ص) و طلیعه ظهور آن جناب بوده اند. و نیز با توجه

به جهت ولایت تکوینی آن جناب، او منشاء پیدایش جمیع موجودات عالم وجود از جمله انبیاء از آدم تا خود آن حضرت است. برخی از سخنان وی ذیلاً آورده می‌شود که ابن فارض از زبان حضرت محمد (ص) می‌گوید:

فأني وإن كنت ابن آدم صورةً فلي في معنى شاهد بأبوتی
گرچه در عالم صورت پسر آدمم لیکن در عالم معنی پدر اویم؛
و قبل فصالی دون تکلیف ظاهری ختمت بشرعی الموضعی کل شرع
پیش از تکلیف و پیش از آن که از شیر گرفته شوم با شریعت کاملم خاتم شریعت‌ها
بودم (خاتم نبیین بودم).

و کلهم عن سبق معنای دائره بدائرتی او وارد من شریعتی
جمیع انبیاء و اولیاء با توجه به وجود معنوی من، پیرامون دایره وجود من می‌چرخیدند؛
و هم و الأولى قالوا بقولهم علی صراطی، لم يعدوا مواطئ مشیتی
انبیاء و اولیاء طبق شریعت من سخن به زبان آوردند و جای پایم قدم نهادند (ر.ک؛
مشارق الدررای، ۱۳۵۷: ۵۴۲).

و در باب ولایت محمدیین و علمای محمدی که استمرار دهنده نبوت عامه و ولایت محمدی می‌باشند چنین گفت:

بعترته استغنت عن الرسل الوری و أصحابه والتابعین الأئمة
با وجود عترت و اهل بیت و صحابه و تابعین آن جناب، مردم بی نیاز از پیامبر (ص) شدند؛
و سائرهم مثل النجوم من اقتدی بآیهم منه اهتدی بالنصیحة؛
همه صحابه آن جناب به سان ستارگان هدایتند که هر یک به ایشان اقتدا نماید، هدایت شود؛
و للاولیاء المؤمنین به و لم یروه، اجتبا قرب لقرب الأخوة
اولیای بعد از آن جناب با آن که او را ندیدند، چون بدو ایمان دارند، دارای قرب برادری با
وی هستند؛

و عارفنا فی وقتنا الأحمدي من اولی العزم منهم آخذ بالعزيمة
عارفان و عالمان محمدی در زمان ما، حقایق الهی را - اعم از حقیقت، شریعت و
طریقت - به سان پیامبران اولوالعزم از منشاء اصلی می‌گیرند (همان، ۵۲۷).

سخنان ابن عربی در باب انواع ولایت - در کوتاه سخن می‌توان گفت که ابن عربی در
بسیاری از مباحث عرفانی پیرو ابن فارض است. جز در برخی مسایل ویژه که بدانها اشارت

خواهد شد. فی الجمله ابن عربی ولایت را باطن نبوت معرفی کرد لیکن با این حال نبی را بالاتر از ولی دانست و گفت که ولی وارث نبی است. ولی از اسماء الله است که در قرآن خداوند فرمود: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** (البقره: ۲۵۷) **وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ** (الشوری: ۲۸)، لیکن نبی از اسماء الله نیست. بدین جهت، خداوند ولایت را ابدی قرار داد که استمرار حیث ولایت و نبوت عامه است. بخشی از سخنان مهم وی در این باب چنین است: همانا ولایت همچون فلکی محیط و عام است، اما نبوت تشریعی و رسالت منقطع شده است. خداوند متعال نبی یا رسول نامیده نشده، بلکه ولی نامیده می شود. پس هرگاه دیدی که پیامبر سخنی خارج از تشریع می گوید، این از آن جهت است که او ولی و عارف است.^۱ (ر.ک؛ فصوص، فصّ عزیزی، ۱۳۶۳: ۱۳۵)؛ وی در ادامه گفت مقصود ما از برتری مرتبه ولایت آن نیست که اولیاء بالاتر از انبیاء هستند بلکه به عکس، نبی بالاتر از ولی است چون جامع جمیع مراتب ولایت، نبوت و رسالت است؛ لکن من حیث هو ولیّ اتمّ من حیث هو نبیّ رسول، لا انّ الولیّ التابع له، اعلی منه (همان). سپس گفت: ولایت بالذات از آن خداوند است و بالعرض از آن انسانی است که فنای صفاتی و ذاتی دارد و باقی به بقای ذات الهی است: والولی اسم باق لله فهو لعبیده تخلّقاً و تحقّقاً و تعلقاً (همان، ۱۳۶).

باز هم وی در ادامه چنین گفت: نوعی تشریع -نبوت عامه- همراه با ولایت تا قیامت ماندگار است که این گونه تشریع را با توجه به احادیث نبوی می توان تشریع بالوراثه و الاجتهاد نامید چه علمای محمدی و اولیاء به سان انبیای بنی اسرائیل حافظان دین هستند چنان که هارون نسبت به موسی چنین بود: و ابقى الله النبوة العامة التي لا تشرع فيها، ابقى لهم التشريع في الاجتهاد في الاحكام و ابقى لهم الوراثة في التشريع كما قال (ص): العلماء ورثة الانبياء (همان، ۱۳۵).

ابن عربی این دو مطلب را یعنی نسبت ولایت، با نبوت و رسالت و ابقای نبوت عامه با وجود علماء و اولیای محمدی، بارها در آثار خود به زبان آورده است که ما به جهت رعایت اختصار به برخی موارد اشاره می کنیم. در فصّ شیشی فصوص گفت: رسالت و نبوت قطع می شوند، اما ولایت هرگز قطع نمی شود، حتی اگر خاتم اولیاء در احکام تابع آنچه خاتم رسل آورده باشد. زیرا ولی از جهتی پایین تر و از جهتی بالاتر است. پس هر پیامبری از آدم

^۱ ان الولاية هي الفلك المحيط العام و اما نبوة التشريع و الرسالة فمنقطعة والله تعالى لم يُسم نبياً ولا رسولا و يسمى بالولي فاذا رأيت النبي يتكلم بكلام خارج عن التشريع فمن حيث هو ولي و عارف.

تا آخرین پیامبر، هیچ کدام نیستند مگر اینکه از چراغدان خاتم النبیین نور می گیرند، اگر چه وجود مادی او متأخر باشد، زیرا او در حقیقت موجود بوده است. چنانکه پیامبر (ص) فرمود: "من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود." و همچنین خاتم اولیاء ولی بود در حالی که آدم میان آب و گل بود. پس خاتم رسل از حیث ولایتش، نسبتش با خاتم ولایت مانند نسبت انبیاء و رسل با اوست. زیرا او ولی، نبی و رسول است. و خاتم اولیاء همان ولی وارث است که از اصل دریافت می کند و او نیکی ای از نیکی های محمد (ص)، پیشوای جماعت و سرور فرزندان آدم است^۱ (فصل شیش: ۶۴-۶۲).

در فتوحات نیز بارها به استمرار نبوت عامه با وجود اولیاء، اشارت کرد و آنان را انبیای اولیاء-یا اولیای انبیاء- نامید. در بخشی از فتوحات چنین گفت: حاله انبیاء الاولیاء فی هذه الامة اقامة الحق و قد ورد الخبر عن النبی (ص): ان علماء هذه الامة انبیاء بنی اسرائیل فان انبیاء بنی اسرائیل کانت تحفظ شرائع رسلهم و طائفة اخرى من علماء هذه الامة يحفظون احوال الرسول و اسرار علومه مثل علی، ابن عباس، سلمان، ابی هریره... و من التابعین کحسن بصری، مالک دینار و فضیل بن عیاض (ر.ک؛ فتوحات، ج ۱: ۲۰۵-۲۰۳).

نکته شایان ذکر آن که ابن عربی ولایت روح محمدی (ص) را به ولایت مطلقه و ولایت مقیده محمدیه تقسیم نموده است. عیسی (ع) را به عنوان خاتم ولایت مطلقه دانسته و خود را خاتم ولایت مقیده محمدیه معرفی کرده است. وی هیچ جا از ولایت مطلقه حضرت علی (ع) سخن به میان نیاورده؛ بلکه چنان که از فتوحات نقل نمودیم حضرت علی (ع) را در ردیف ابن عباس و ابوهریره و حسن بصری، از حافظان احوال و اسرار علوم محمدی دانسته است. و نیز در جلد یک فتوحات صفحه ۱۶۹ گفته است که علی و اسرار انبیاء اقرب الناس نسبت به پیامبر خاتم در مرتبه هباء بودند، سخنان وی در این باب چنین است: اول ظاهر فی الوجود و فی الهباء وجد عینه (ص) و عین العالم من تجلیه، و اقرب الناس الیه علی بن ابی

^۱ الرسالة والنبوة تنقطعان، والولاية لا تنقطع أبداً، وإن كان خاتم الأولیاء تابعاً فی الحكم لما جاء به خاتم الرسل فإنّ الولی من وجه أنزل كما أنه من وجه أعلى. فكل نبی من لدن آدم الى آخر نبی، ما منهم احد الا يأخذ من مشكاة خاتم النبیین و ان تأخر وجود طینته فأنه بحقیقته كان موجوداً كما قال (ص) كنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین و كذلك، خاتم الاولیاء كان ولیاً و آدم بین الماء و الطین. فخاتم الرسل من حیث ولایتة نسبتة مع الخاتم الولاية نسبة الانبیاء و الرسل معه فأنه الولی النبی الرسول و خاتم الاولیاء هو الولی الوارث الآخذ عن الاصل و هو حسنة من حسنات محمد (ص) مقدم الجماعة و سید ولد آدم

طالب و اسرار الانبیاء اجمعین. در این عبارات چنان که می بینید، به هیچ روی بحث ولایت مطرح نیست.

در باب خاتمت عیسی بارها سخن گفت که جهت رعایت اختصار ذیلاً به برخی از موارد اشاره می کنیم: در فتوحات گفت: اَنّ عیسی (ع) اذا نزل ما یحکم الّا بشریعه محمد و هو خاتم الاولیاء فانه من شرف محمد (ص) اَنّ ختم الله ولایه امته و الولایه مطلقه، بنبی رسول مکرم، ختم به مقام الولایه، فله یوم القیامه حشران: یحشر مع الرّسل رسولاً و معنا ولیّاً تابعاً محمداً (ر.ک؛ فتوحات، بی تا، ج ۱: ۲۰۳). وی در ادامه گفت: و لهذا الروح المحمّدی (ص) مظاهر فی العالم، اکمله فی قطب الزمان و فی ختم الولایه العامه الذی هو عیسی (همان، ۲۰۵). در صفحه ۲۴۳ جلد اول فتوحات نیز به این مطلب تصریح نموده است.

وی در باب خاتم ولایت محمدیه (ولایت مقیده)، در فصّ شیشی فصوص و جلد اول فتوحات، با توجه به حدیث نبوی که پیامبر (ص) فرموده بود: من خشت آخرین خانه نبوت: انا آخر لبنه من الحائط، مفصل سخن گفت که ذیلاً به بخش هایی از سخنان وی در فصوص و فتوحات اشارت می رود. وی در فتوحات بعد از آن که عیسی (ع) را خاتم ولایت مطلقه معرفی نمود؛ گفت: برای شریعت محمدیه، علاوه بر خاتم ولایت مطلقه، خاتم ولایت مقیده محمدیه نیز هست که در زمان ما متولد شده که من او را بارها دیدم و با او همنشین شدم و مهر خاتمت ولایت او را که خدا از چشم دیگران نهان داشته مشاهده نمودم. بعد از وی تا قیامت جمیع اولیاء، از مشکات ولایت وی مستفیض می شوند: و للولایه المحمّديه المخصوصه بهذا الشرع المنزل علی محمد (ص)، ختم خاصّ هو فی الرتبه دون عیسی و قد ولد فی زماننا و رأیته و اجتمعت به و رأیت العلامه الختمیه فیهِ فلا ولیّ بعده الّا و هو راجع الیه كما أنّه لا نبیّ بعد محمد (ص) الّا و هو راجع الیه کعیسی، الیاس و خضر (ر.ک؛ فتوحات، بی تا: ج ۱: ۲۴۳)؛ وی در بخش دیگری از فتوحات قصه رؤیای خود را تعریف کرد که در رؤیا به سال ۵۹۹ دید که خانه کعبه از خشت های طلا و نقره ساخته شده و نیاز به دو خشت دارد تا تکمیل گردد و گفت: من دیدم که به آن دو خشت مبدل شدم و خانه تکمیل شد. فرأیت نفسی قد انطبعت فی موضع تلک اللبتین و کنت انا عین تینک اللبتین و کمل الحائط و لم یبق فی الکعبه شیئی ینقص. و استیقظت فشکرت الله تعالی و قلت متأولاً انّی فی الاتباع فی صنفی کرسول الله و صل الله علیه و سلم - فی الانبیاء علیهم السلام و عیسی، ان اكون ممن ختم الله الولایه بی. و قصصت رؤیای علی بعض علماء هذا الشأن فاخبرنی فی تأویلها بما وقع

لی؛ اَنَّ ذلک من فضل الله یختص برحمته من یشاء (همان: ۳۹۷). و نیز در بخشی دیگر با قاطعیت گفت: من خاتم ولایت خاصه محمدیه هستم
 انا ختم الولاية دون شک لورث الهاشمی مع المسيح
 (همان، ۳۱۱).

وی بعد از فتوحات در فصّ شیعی فتوحات نیز با عباراتی دیگر همان مطلب رؤیای ولایت را به زبان آورد و گفت: پیامبر اکرم (ص) خانه نبوت را به دیوارهای خانگی تشبیه کرد که کامل شده و نیاز به یک خشت دارد تا تکمیل گردد و خود آن جناب، خشت آخرین خانه نبوت بود.. لیکن خاتم ولایت مقیده محمدیه باید خود را به جای دو خشت دیوارهای خانه بیند که با آن دو خشت خانه تکمیل شود. خشت نقره‌ای که رمز تبعیت از نبوت و خشت طلایی که رمز ولایت و سرّ نبوت است: والسبب الموجب لکونه رآها لبنتین أنه تابع لشرع خاتم الرسل فی الظاهر وهو موضع اللبنة الفضية، هكذا وهو موضع اللبنة الذهبية فی الباطن، فإنه أخذ من المعدن الذی يأخذ منه المملک الذی یوحی (ر.ک؛ فصوص، فصّ شیعی، ۱۳۶۳: ۶۲).

قیصری در ذیل سخنان ابن عربی در شرح فصوص، ضمن تأیید خاتمیت مقیده وی، برخی توضیحات لازم را به زبان راند و گفت: ابن عربی ختم ولایت را دو قسم دانسته است: یکی خاتم ولایت مطلقه که به باور وی عیسی (ع) است، دو دیگر خاتم ولایت محمدیه که به نظر وی مردی از عرب است که او را در سال ۵۹۵ در شهر فاس دیده است و نیز مهر خاتمیت او را که خداوند از نظر مردم نهان داشته مشاهده کرده است.

به نظر وی، این ولایت، ولایت خاصه در برابر ولایت مطلقه است. چه خاتم این ولایت، وارث ولایت محمدیه است نه ولایت سایر انبیاء. به نظر وی خاتم این ولایت از اولاد اخلاقی، اعرافی و معنوی حضرت محمد (ص) است نه از اولاد حسی آن حضرت. مقصود ابن عربی آن است که خودش خاتم ولایت محمدیه است و همه سخنانش در باب مهدی نیز اشاره به خود است: و الختم لیس من سلالة الحسیة و لکنه من سلالة اعرافه و اخلاقه و الکّل اشارة الى نفسه رضی الله عنه (ر.ک؛ شرح قیصری، فصّ شیعی، ۱۳۶۳: ۱۱۰).

کوتاه سخن آن که ابن عربی بارها در آثار خود به خاتمیت مطلقه عیسی و خاتمیت مقیده خود زبان گشوده است. به ولایت عیسی بارها تصریح نموده لیکن ولایت خود را گاه با تصریح و گاه با کنایه و اشاره بیان نموده است. با توجه بدین نکته، چنان که بعداً خواهید دید، سید حیدر آملی با آن که در عرفان نظری از پیروان اوست، در مسئله ولایت مطلقه و

مقیده و نیز مسئله ابقای نبوت عامه با اجتهاد اولیاء و علمای محمدی، بر وی اشکال وارد کرده و سخنان وی را نادرست دانسته است.

۵. ولایت از نگاه مولوی در مثنوی

جلال الدین محمد مولوی بلخی که سر آمد عارفان و صوفیان ایران در سده هفتم می‌باشد، نیز بر آن است که ولایت تا قیامت دائمی است و در هر زمانی در وجود قطب و پیر طریقت متجلی می‌شود که او حامل اسرار محمدی و کامل مکمل است. مولوی، عیسی را چونان پیامبران صاحب معجزه معرفی می‌کند و هیچ‌گاه او را خاتم ولایت مطلقه معرفی نمی‌نماید. با توجه به اینکه ولی مطلق حامل علوم باطنی حضرت محمد (ص) است، با تأمل در سخنان مولوی، این ولی مطلق علی (ع) است نه کس دیگر. چون صفاتی برای آن حضرت برشمرده که دارنده آن صفات ولی مطلق است. به نظر مولوی نیز مهدی ممکن است از عرب یا غیر عرب باشد که از هر جا و اولاد هر که باشد قطب عالم است. البته حضرت محمد (ص) را خاتم الانبیاء و اولیاء دانسته که جمیع انبیاء تا زمان آن جناب از مشکلات نبوت وی مستفیض هستند. او به صورت، فرزند آدم لیکن در معنی پدر آدم است که آدم و غیر آدم تحت لوای آن جنابند: آدم و من دونه تحت لوائی. مقام و منزلت محمدی فوق جمیع مخلوقات اعم از آدمیان و فرشتگان است. بخشی از اشعار وی در باب حقیقت محمدیه چنین است:

مصطفی زین گفت که آدم و انبیا خلف من باشند در زیر لوا
گر بصورت من ز آدم زاده ام من به معنی جد جد افتاده ام
کز برای من بدش سجده ملک وز پی من رفت بر هفتم فلک
پس ز من زایید در معنی پدر پس ز میوه زاد در معنی شجر
(مثنوی دفتر ۴، ب ۵۳۶)

مولوی معتقد است که، حقیقت محمدیه را ظاهری و باطنی است. آنچه در یشرب آرمیده و رحلت فرموده مربوط به ظاهر اوست و گرنه باطن او شاهد اعمال ماست:

اندر احمد آن حسی کو غارب است خفته ایندم زیر خاک یشرب است
جسم احمد را تعلق بد بدان این تغیر آن تن باشد بدان
و ان عظیم الخلق او، کان صفدر است بی تغیر مقعد صدق اندر است
بی ز تغیری که لا شرقیه بی ز تبدیلی که لا غربیه

باز هم در باب مراتب وجود احمد (ص) گفت:

احمد ار بگشاید آن پر جلیل
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل
چون گذشت از سدره و از مرصدش
وز مقام جبرئیل و از حدش.
گفت جبرئیل پیراندراندر پیم
گفت رو رو من حریف تو نیم.

سپس گفت:

جبرئیل گر شریفی و عزیز
تو نه ای پروانه و نه شمع نیز #
شمع چون دعوت کند وقت فروز
جان پروانه نپرهیزد ز سوز

(همان، ب ۳۸۲۵).

مولانا هیچ یک از صحابه پیامبر (ص) را بلکه هیچ فردی از بنی آدم را جز پیامبر اکرم - در حد مقام حضرت علی (ع) ندانست و نیز بارها از اهل بیت پیامبر (ص) و اولاد علی (ع) به خوبی و بزرگی نام برد و بر مخالفانشان ناسزا گفت. حضرت امیر (ع) را اسوه علم و اخلاص در عبادت و کشف، معرفی کرد. بخشی از سخنان وی در این باب چنین است:

از علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان مطهر از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت در روی علی
افتخار هر نبی و هر ولی..
راز بگشا ای علی مرتضی
ای پس از سؤ القضا حسن القضا
چون تو بابی آن مدینه علم را
چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب
تا رسد از تو قشور اندر لباب

(همان، دفتر ۱، ب ۳۷۷۹).

سپس در باب تخلق علی (ع) به اخلاق الله از زبان آن جناب گفت:

چون در آمد علتی اندر غزا
تیغ را دیدم نهان کردن سزا
تا احب لله آید نام من
تا که ابعض لله آید کام من
تا که اعطا لله آید جود من
تا که امسک لله آید بود من
جود لله بخل من لله بس
جمله لله ام نیم من آن کس (همان، ب ۳۸۰۰).

آن گاه در باب کشف و سرّ و باطن علی (ع) گفت:

ای علی که جمله عقل و دیده‌یی
شمه‌یی واگو از آنچه دیده‌یی؛
تو ترازوی احدخو بوده‌ای
بل زبانه هر ترازو بوده‌ای

چشم تو، اسرار غیب آموخته چشم‌های دیگران، بردوخته
بازگو دادم که این اسرار هوست زانک بی شمشیر کشتن کار اوست
(همان، ب ۳۸۲۰).

بی تردید اهل نظر دانند که از بیت‌های فوق ولایت مطلقه علی (ع) استفاده می‌شود چون
اشاره به حدیث شریف نبوی درباره حضرت امیر (ع) است که فرمود: الحقّ مع علیّ یدور معه
حیثما دار. علاوه بر این که وی به نحو سر بسته مولا بودن علی (ع) را به زبان آورد و گفت:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی (ع) مولا نهاد
کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند (دفتر ۴، ب ۴۵۴).
مولوی در باب استمرار ولایت بعد از نبوت در وجود قطب چنین گفت:

پس به هر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حیّ قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو
او چو نور است و خرد جبریل اوست آن ولیی کم از او، قنديل اوست
(دفتر ۲، ب ۸۲۰).

وی با تأکید تمام گفت:

هین میر الا که با پرهای شیخ تا بینی عون لشگرهای شیخ
چون که با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی
مگسل از پیغمبر ایام خویش تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش (دفتر ۴،
ب ۵۴۶).

وی سرانجام به سان ابن عربی البته با شیوه‌ای دیگر استمرار شریعت و طریقت را با وجود
علماء و اولیای محمدی با توجه به حدیث علماء امتی کانبیاء-یا افضل من انبیاء- بنی اسرائیل،
به زبان راند و خود را یکی از علمای محمدی دانست و برتر از جمیع انبیای بنی اسرائیل حتی
عیسی و جبرئیل معرفی کرد. نکته جالب توجه آن که خود را شاگرد علی دانست نه مساوی
با وی. برخی از اشعار وی در این باب چنین است:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن صوت چه بود خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم

آن دمی کز آدمش کردم نهان با تو گویم ای تو اسرار جهان
آن دمی را که نگفتم با خلیل و آن دمی را که نداند جبرئیل
آن دمی کز وی مسیحا دم نزد حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد
ما چه باشد در لغت اثبات و نفی من نه اثباتم منم بی ذات و نفی
(دفتر ۱، ب ۱۷۷۲)

با توجه به درازی مطلب ناچار به همین مقدار بسنده شد که العاقل یکفیه الاشاره.

۶. ولایت و نبوت از منظر شیخ محمود شبستری

در کوتاه سخن، آن که او نیز به سان ابن فارض و ابن عربی با اندک تفاوت، بر آنست که جمیع انبیاء و اولیاء از مشکات نور محمدی مستفیض هستند. وی نیز به سان مولوی، به ولایت مطلقه عیسی (ع) هیچ اشاره‌ای ندارد. بخشی از سخنان وی چنین است:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد
ولایت بود باقی تا سفر کرد چون نقطه در جهان دوری دیگر کرد
ظهور کل او باشد به خاتم بدو گردد تمامی دور عالم
(شرح گلشن راز، ۲۶۵)

سپس در باب ظهور نور نبوت در مجالی گونه گونه گون از آدم تا خاتم چنین گفت:

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه از آدم
زمان خواجه وقت استوا بود که از هر ظل و ظلمت مصطفی بود
(همان، ۲۷۴).

وی معتقد به ظهور ولایت مطلقه در وجود مهدی است گرچه نسبت او را معرفی نمی‌نماید.

بخشی از سخنان وی در باب ظهور خاتما الاولیاء چنین آمده است:

از او عالم شود پر امن و ایمان جماد و جانور یابد از او جان
نماند در جهان یک نفس کافر شود عدل حقیقی جمله ظاهر
(همان، ۲۸۶).

فی الجمله، در نظر وی، ولی نور ولایت را از نبی اخذ می‌کند و با توجه به حدیث نبوی لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل، این حقیقت در وجود خاتم النبیین وحدت می‌یابد.

نبی چون آفتاب آمد ولی ماه
مقابل گردد اندر «لی مع الله»
(همان، ۲۴۱).

۷. دیدگاه سید حیدر آملی در باب ولایت و نبوت

وی گفت: ولایت عبارت از قیام عبد بحق است و آن مرتبه فنای ذاتی عبد است. سپس گفت: نبوت دو قسم است: یکی نبوت تعریف که عبارت از انباء از معرفت ذات و اسماء و صفات است؛ دو دیگر نبوت تشریع است که جمیع اینها همراه با تبلیغ احکام و تربیت و تعلیم است که این مرتبه ویژه نبی رسول است (ر.ک؛ جامع الاسرار، ۱۳۶۸: ۳۷۹).

وی نیز به سان ابن فارض و ابن عربی بر آن است که ولایت باطن نبوت است که در مرتبه ولایت جمیع کمالات حاصل است - یعنی کمالات ممکنات - که این ولایت بالاصاله از آن حقیقت محمدیه و بالوراثه و التبیع، این ولایت مطلقه از آن امیر مؤمنان علی (ع) است: **باطن هذه النبوة هي الولاية المطلقة وهذه الولاية المطلقة ثابتة للحقيقة المحمدية بالاصالة و لامير المؤمنين بالوراثه كما قال علي (ع): كنت ولياً و آدم بين الماء و الطين و قال النبي (ص) بعث علي مع كل نبي سراً و معي جهرأ، هذه الولاية لا تكون بعد علي (ع) الا لأولاده المعصومين المنصوص عليهم من الله تعالى بالامامة و الخلافة (همان: ۳۸۳).**

سپس گفت: ولایت مطلقه بالاصاله و بالوراثه منحصر به خاتم انبیاء و خاتم اولیاء است که در واقع این دو یک حقیقت هستند که در وجود جسمانی در وجود حضرت محمد و علی (ع) به ظهور پیوست و لا تكونان لغيرهما من الانبياء و الاولياء الا بآرث منهما (همان، ۳۸۴) سپس گفت: در باب خاتم ولایت مقیده محمدیه و نیز خاتم ولایت مطلقه میان متصوفه اختلاف نظر هست. برخی برآنند که عیسی (ع) خاتم ولایت مطلقه و ابن عربی خاتم ولایت مقیده محمدیه است. لیکن ما با تمسک به ادله نقل و کشف و عقل، به اثبات رسانده ایم که خاتم ولایت مطلقه، حضرت علی (ع) و خاتم ولایت مقیده جناب محمد بن الحسن المهدی (عج) می باشد (همان، ۳۸۵).

وی بسان ابن عربی بر این باور است که نبی بالاتر از ولی است، با آنکه مرتبه ولایت بالاتر از مرتبه نبوت است، چون نبی جامع مرتبه ولایت و نبوت است. یعنی کل نبی ولی و لا عکس (همان، ۳۸۶). وی می گوید: به باور ما، حضرت علی و سایر امامان یازده گانه، از حیث ولایت برتر از جمیع انبیاء و اولیاء هستند. لیکن مرتبه نبوت، بالاترین مرتبه کمال است.

لذا حضرت علی (ع) گفت: تعلّمتُ من رسول الله الف باب من العلم، فتح لی بكل باب الف باب (همان، ۳۸۷). سید حیدر آملی با شدّت تمام بر ابن عربی و پیروانش در باب خاتم ولایت مطلقه و مقیده و استمرار نبوت عامه در وجود علمای محمدی و اولیاء، اشکال وارد کرد و با استناد به نقل یعنی آیات و احادیث و کشف و عقل، ولایت مطلقه را برای حضرت علیّ اثبات نمود و ولایت مقیده محمدیه را برای محمد بن الحسن المهدی (عج) به اثبات رسانید و استمرار نبوت عامه را باطل دانست. وی سخنان خود را به تفصیل از صفحه ۳۹۵ تا ۴۴۶ در جامع الاسرار آورد که با توجه به ضیق مجال از ذکر استدلال و نقدهای وی معذوریم.

گوشه‌ای از استدلال‌های وی چنین است: پیامبر اکرم (ص) بارها فرمود: أنا و علی من نور واحد. و خداوند در آیه ۶۱ سوره آل عمران، حضرت علی (ع) را نفس پیامبر (ص) دانست. بنابراین لا مدخل لعیسی (ع) فی هذا المقام و لكن اخطأ الشيخ الاکبر حیث قال فی فتوحاته: لهذا الروح المحمدی مظاهر فی العالم و اکمل مظاهره فی ختم الولاية المحمدیه و الولاية العامه الذی هو عیسی (همان، ۴۱۸). سپس گفت: شیخ اکبر همانطور که خاتمیت ولایت مطلقه را برای عیسی دانست، خود را نیز در فتوحات و فصوص، خاتم ولایت مقیده محمدیه معرفی نمود. در حالی که با توجه به اخبار متواتر از زبان پیامبر اکرم (ص) و سایر امامان معصوم، جناب محمد بن حسن (عج) که از فرزندان حسّی پیامبر (ص) است، خاتم ولایت محمدیه است نه ابن عربی. سخنان شیخ اکبر و قیصری که او را در این باب تأیید نموده، نارواست و وجهی ندارد (همان، ۴۴۲). سپس گفت: من اعلان می‌کنم که کمترین وزیر از وزیران مهدی (عج) بالاتر از ابن عربی و امثال وی می‌باشد، چون طبق احادیث متواتر، خاتم ولایت محمدیه امام معصوم است و ابن عربی و مانند او معصوم نیستند، تا حائز این مقام باشند (همان، ۴۴۴). سپس در ادامه گفت: خود ابن عربی گفته است که جمیع انبیاء و اوصیاء از مشکات خاتم ولایت مستفیض می‌شوند، پس شیخ اکبر و امثال او را با مهدی موعود (عج) نسبتی در کار نیست؛ لأنّ الکلام فی الأنبياء و الرسل و الأوصیاء و الأولیاء کما قال الشیخ نفسه (همان، ۴۴۵). در آخر گفت این مطلب از طریق کشف نیز اثبات می‌شود که بسیاری از اهل کشف بسان صدرالدین قونوی، سعد الدین حموئی، سری سقطی، معروف کرخی و... خرقة خود را به امامان شیعه مستند کرده اند؛ عبدالرزاق کاشانی نیز گفت: خاتم الولاية هو الذی به صلاح الدنيا و الآخرة و هو المهدی الموعود فی آخر الزمان (همان، ۴۴۶). سید حیدر آملی پس از استدلال از طریق نقل و عقل و کشف گفت: باتوجه به گفته‌های

فوق ادعاهای کذب ابن عربی ثابت شد، فثبت کذبہ بالنقل الغیر الواقع و بطل قوله (همان، ۴۴۲).

۸. ولایت در باور تشیع با تکیه بر سخنان علّامه طباطبائی

دیدگاه تشیع در باب ولایت با نقل سخنان سیّد حیدر آملی که خود عارفی شیعی است، روشن لیکن ذیلاً مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم؛ طبق باور شیعه دوازده امامی ولایت به دو قسم تکوینی و تشریعی منقسم می‌گردد. هر دو قسم ولایت اولاً و بالذات از ان خداوند است و به دنبال آن، ولایت کلیه مطلقه از آن پیامبر خاتم (ص) و پس از آن جناب، این ولایت بالوراثه و الوصایه از آن حضرت علی (ع) و یازده فرزند معصوم آن حضرت است که آخرین شان محمد بن حسن مهدی (عج) می‌باشد. ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) در طول یکدیگر است. در زمان غیبت کبرای مهدی (عج) ولایت تشریعی با شرایطی ویژه به فقیه واجد شرایط منتقل می‌گردد که او نائب عام امام (ع) است.

با توجه به طولانی شدن مقاله به ناچار ذیلاً" به اختصار به برخی از مستندات شیعه در اثبات مطلب اشارت می‌رود. شایان ذکر آنکه این بنده کتابی مستقل با عنوان "امامت از منظر شیعه دوازده امامی" تألیف کرده‌ام که به سال ۱۳۹۵ توسط انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی منتشر شده که در آن کتاب مطالب را از زوایای گونه‌گون به تفصیل و ارسای کرده‌ام.

فی الجمله، علمای شیعه در این باب به آیات و روایات بسیاری برای اثبات ولایت ائمه (ع) استدلال کرده‌اند که برخی از آنها به قرار زیر است: ۱- آیه ۵۵ سوره مائده که به آیه ولایت معروف است. خداوند در این آیه فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و لی شما فقط خدا و رسول و مؤمنانی هستند که در حال رکوع زکات دادند. شیخ طوسی در ذیل این آیه فرمود: جمیع مفسران شیعی و اکثر مفسران سنی بر آنند که آیه در شأن علی (ع) نازل گردیده و ولایت مطلقه که همان امامت است، بعد از پیامبر اکرم (ص) منحصر به آن حضرت است: اعلم أنّ هذه الآية من الأدلة الواضحة على امامة أمير المؤمنين بعد النبي بلا فصل؛ لأنه قد ثبت أنّ الولي في الآية بمعنى الاولى في التصرف و ثبت ايضاً إنّ المقصود من "الَّذِينَ آمَنُوا" امير المؤمنين فإذا ثبت هذان الأصلان دلّ على امامته (ر.ک)؛ تبیان، بی تا، ج ۳: ۵۵۹).

شیخ طبرسی در مجمع البیان، سخنان شیخ طوسی را با عباراتی دیگر به زبان راند و گفت: هذه الآية من اوضح الدلائل على صحة امامة علي بعد النبي (ص) بلا فصل (ر.ک؛ مجمع البیان، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۷).

علامه طباطبائی، در ذیل این آیه از زوایای گونه‌گون سخن گفت و سرانجام فرمود: با توجه به این که معنی اصلی ولایت، قرب دو چیز یا دو شخص بدون واسطه است، پس ولایت در این آیه به حکم سیاق، برای خدا و رسول و حضرت امیر که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا» می‌باشد، به یک معنی آمده است. بدیهی است که ولایت مطلقه تکوینی و تشریعی از آن خداوند است بنابراین، رقیقت این حقیقت یعنی همین ولایت به نحو متنازل از آن پیامبر خاتم و علی (ع) است (المیزان ج ۶: ۱۲).

در توضیح سخنان علامه باید گفت: با توجه به حصر به واسطه "انما"، آیه داری مفهوم است چه در علم اصول مفهوم حصر به اثبات رسیده است؛ به بیان دیگر، طبق منطوق این آیه ولایت مطلقه اولاً و بالذات از آن خداوند است و ثانیاً بالتبع همان ولایت، از آن رسول خاتم و امیرالمؤمنین است و طبق مفهوم مخالف این آیه، این ولایت را هیچ کس جز پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) ندارد. بدیهی است که امامت امامان بالوراثه والوصایه است و نیز ولایت تشریعی فقیه در طول ولایت معصوم و باجعل معصوم است. آیه‌های مباهله (آیه آل عمران/ ۶۱)؛ اکمال دین (مائده/ ۳)؛ تطهیر (احزاب/ ۳۳) نیز مضمون آیه ولایت را تأیید و تثبیت می‌کنند (ر.ک؛ امامت از منظر شیعه، ۱۳۹۵: صص ۶۸ تا ۷۶).

۲- آیه ۵۹ سوره نساء معروف به آیه اطاعت از اولی الامر. خداوند در این آیه فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹) ای مؤمنان اطاعت خدا و رسول و اولی الامر بر شما واجب است.

این آیه نیز مؤید و مفسر آیه ولایت است. چون طبق آیه ولایت پیامبر اکرم و علی (ع) معصوم هستند و جز آن دو و امامان (ع)، که وارث ولایت هستند کسی معصوم نیست. در این آیه نیز اولی الامر، هم ردیف پیامبر خاتم آمده و اطاعت هردو به نحو واحد واجب گردیده است؛ پس باید اولی الامر نیز به سان پیامبر معصوم باشند چه اگر معصوم نباشند، وجوب اطاعت از اولی الامر اغراء به جهل خواهد بود که صدور آن از حکیم مطلق محال است. بنابراین، اولی الامر در آیه ولایت بعد از پیامبر اکرم فقط حضرت علی (ع) است که در آیه ولایت آمده است، چون میان صحابه، جز آن حضرت کسی معصوم نیست؛ و اما از

طریق روایات، علمای شیعه ولایت و امامت را با استناد به احادیث بسیاری برای حضرت علی (ع) و یازده امام دیگر اثبات کرده‌اند که ذیلاً^۱ به نحو اختصار به برخی از آنها اشارت می‌رود: الف. حضرت امیر خود در نهج‌البلاغه به ولایت ائمه (ع) تصریح فرمود و گفت: آل محمد (ص) حامل اسرار محمدی و ظرف علم اویند. در میان امت پیامبر اکرم، هیچ کس با آل محمد (ص) قابل مقایسه نیست چه اینان اساس دین هستند و ولایت مطلقه مختص آنان است که به وصایت و وراثت به آنان منتقل شده است: **هم موضع سره و عیبه علمه لایقاس بآل محمد من هذه الامة احد؛ هم اساس الدین و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصية و الوراثه (نهج‌البلاغه، خطبه ۲).**

ب. حدیث شریف غدیر که صدور بخشی از این حدیث تواتر لفظی و در کل تواتر معنوی دارد. سید هاشم بحرانی این حدیث را از ۸۹ طریق و میرحامد حسین از ۱۲۰ طریق نقل فرموده‌اند که علامه امینی در کتاب *قیّم الغدیر* با اضافاتی سخنان آنان را نقل کرده است. حاصل حدیث آن که پیامبر اکرم در روز ۱۸ ذی حجه سال دهم هجری در بازگشت از سفر آخرین حج خود، در محلی به نام غدیر خم به ولایت مطلقه حضرت امیر تصریح فرمود. پیامبر اکرم در حضور بیش از ۹۵ هزار تن از مسلمانان، نخست خطبه مفصلی ایراد فرمود، آن گاه دست حضرت امیر بگرفت و او را به عنوان ولی و مولای مسلمانان بعد از خود معرفی کرد. خلاصه‌ای از آن خطبه چنین است: او لستم تعلمون و تشهدون ائی اولی بکل مؤمن من نفسه قالو بلی یا رسول الله؛ ثم قال: فمن كنت مولاه فهذا علی مولاه (غایه المرام، ج ۱، ۱۳۵). با توجه به مقدمات سخن رسول اکرم (ص)، آن جناب حضرت علی (ع) را وارث ولایت مطلقه خود معرفی فرموده است که این ولایت اعم از تکوینی و تشریعی است. چون رسول اکرم ولایت علی (ع) را بدون هیچ قید و شرطی فرع ولایت خود دانست. کاربرد دو تافاء در جمله "فمن كنت مولاه فهذا علی مولاه" همین معنی را افاده می‌کند. ما در کتاب "امامت از منظر شیعه دوازده امامی" در باب ولایت حضرت امیر در احادیث از ص ۱۴۹ تا ۱۶۵ به تفصیل سخن گفته‌ایم که جهت دوری از اطاله، به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

ج. احادیث بسیاری نیز در باب اثبات ولایت و امامت دوازده امام که اول آن‌ها علی (ع) و آخرشان مهدی موعود (عج) می‌باشد، مورد استناد شیعه هست. از جمله حدیث معروفی است که اهل سنت نیز مثل جوینی در کتاب *فرائد السمطين* از طریق ابن عباس از رسول اکرم نقل کرده‌اند. پیامبر اکرم نام دوازده امام را به عنوان نقبای دین محمدی برای فردی یهودی که

در شک بود توضیح داد. آن فرد یهودی ایمان آورد و در حضور پیامبر (ص) بالبادهه قصیده - ای سرود و گفت: طوبی لمن أحبهم و الولیل لمبغضهم؛ دو بیت از آن قصیده چنین است:

صلی العلیّ ذو العُلا علیک یا خیر البشر
آخرهم یشفی الظما و هو الإمام المنتظر

(غایه المرام، ج ۱، ۹۴).

و نیز حدیث لوح است که جبرئیل از جانب خداوند لوحی برای پیامبر اکرم (ص) آورد که نام دوازده امام با جمیع مشخصات ایشان در آن لوح ذکر شده که رسول اکرم (ص) آن را به دخترش فاطمه (ص) هدیه کرد. این حدیث از طریق امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده که جابر بن عبدالله انصاری نیز به فرموده امام باقر (ع) آن را مشاهده کرده است. خداوند در آخر این حدیث شریف چنین فرموده است: **وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَأَكْمِلُ ذَلِكَ بِإِنِّهِ، أَوْلَيْكَ أَوْلِيَّائِي حَقًّا عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُهِتَدُونَ** (همان، ۹۸).

۹. وجوه اشتراک و اختلاف دیدگاه تصوف و تشیع در امر ولایت

تا حدودی، وجوه اشتراک و مخصوصاً وجوه اختلاف تشیع با دیدگاه ابن عربی در امر ولایت، با توجه به بخش‌های پیشین این نوشتار لایح و روشنی شد. فی الجمله، متصوفه و شیعه نسبت به دو صفت ممتاز اولیای محمدی متفق القول هستند: یکی در باب ولایت تکوینی یعنی قدرت تصرف آنان در عالم وجود است. ابن عربی در این باب گفت: خداوند جمیع اسماء الهیه را در وجود ولیّ خدا قرار داد بنابراین آنان دارای همّت هستند و روح عالم وجود می‌باشند: و جعله الله روحاً للعالم فسخر له العلو و السفلى فكما أنه لاشيء من العالم ألا و هو يسبح بحمده كذلكك لاشيء ألا و هو مسخر لهذا الانسان لما تعطيه حقيقة صورته (فص، موسوی، فصوص با شرح خوارزمی، ۱۳۶۸: ۷۲۶).

وی در باب احضار تخت بلقیس در قصر سلیمان در زمانی کمتر از چشم بر هم زدن گفت: وزیر سلیمان که ولیّ خدا بود و مظهر اسم ممیت و محیی و معدّم و موجد بود در زمان واحد تخت بلقیس را در سرزمین سبا نیست کرد و در همان زمان در قصر سلیمان ایجاد نمود. چون دو اسم متقابل در زمان واحد ظهور می‌یابند: لم یکن عندنا باتّحاد الزمان انتقال بل اعدام و ایجاد (همان، ۵۶۶). سپس گفت: احضار عرش ملکه سبا در زمان واحد از

طریق انتقال و حتی خرق زمین، امتناع ذاتی دارد چون زمان و حد نخواهد بود. و چه اشتراک دیگر متصوفه و شیعه، در باب اولیاء، علم نامتناهی اولیاست.

ابن عربی گفت علم نامتناهی و مکاشفات پیامبر خاتم با توجه به حیث ولایت آن جناب بود که وارثان او نیز چنین هستند: فمرجع الرسول و النبی الی الولاية و العلم، لذا امره الله بطلب الزیادة من العلم لا من غیره فقال له آمراً: « وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً » (طه/۱۱۴) (همان: ۴۸۴).

مولوی نیز در باب علم ولی خدا گفت:

مطلع بر نقش هر چه هست شد پیش از آن کاین نفس کل پا بست

(مثنوی، دفتر ۲، ب ۱۷۰)

باز همو گفت:

چون که سدّ پیش و سدّ پس نماند شد گذاره چشم و لوح غیب خواند.

چون نظر پس کرد تا بدو وجود ماجرا و آغاز هستی رو نمود

چون نظر در پیش افکند او بدید آنچه خواهد بود تا محشر پدید

(دفتر ۴، ب ۲۹۲۵).

مولوی در مثنوی دهها نمونه از کارهای خارق العاده اولیاء را به زبان آورده است؛ مثل: کرامات شیخ احمد خضرویه، کرامات ابراهیم ادهم بر لب دریا، کرامات درویشی که در کشتی به دزدی متهم شد و.... علم دوازده امام به جمیع اسرار عالم وجود نیز از مسلمات شیعه می باشد. طبق فرمایش حضرت امیر (ع) در خطبه دوم نهج البلاغه، جمیع امامان ظرف علم خدا و رسول (ص) هستند. حضرت امیر (ع) فقط در نهج البلاغه بیش از شصت بار از غیب خبر داده است که ما در مقاله‌ی تحت عنوان «علم غیب امام و پیامبر (ص)» در این باب به تفصیل سخن گفته‌ایم. از جمله اخبار غیبی حضرت امیر (ع) در خطبه ۹۳ نهج البلاغه آمده است. حضرت فرمود: فاستلونی قبل أن تفقدونی فوالذی نفسی بیده لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة إلا أنبأتکم: پیش از آن که از دستم دهید هر چه میخواهید از من پرسید، سوگند به آن که جانم در دست اوست تا قیامت هر چه از من پرسید، پاسخ خواهید شنید؛ امام در ادامه فرمود: می دانم که چه کسی از انسانها کشته می شود یا با اجل طبیعی می میرد.

امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ. سپس لحظه‌ای سکوت کرد و فرمود: إِنَّ عِنْدَنَا لَعِلْمٌ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَّا أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ... الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: همانا به آنچه در جهان بوده و خواهد بود تا روز قیامت - حوادث جهان هر یک به دنبال دیگری - آگاهی داریم (اصول کافی، ج ۱: ۱۳۶). و نیز قدرت امامان (ع) بر تصرف در جهان وجود، معجزات جاریه به دست آنان است که در کتب کلامی شیعه وارد آمده است که ما نیز در کتاب امامت از منظر شیعه، به تعدادی از آنها مثل زنده کردن مردگان، شفای بیماران لاعلاج و مانند آنها اشاره کرده‌ایم که در این مختصر نیازی به ذکر آنها نیست.

و اما وجوه اختلاف متصوفه و شیعه در امر استمرار امامت تا روز قیامت، در بیان دیدگاه متصوفه گفته آمد که در سه امر مهم این دو فرقه اختلاف دارند: یکی نحوه استمرار ولایت است که به نظر متصوفه، قطب زمان از نسل هر که باشد و اهل هر سرزمینی که باشد، ولی زمان خواهد بود. لیکن به باور شیعه، ولی زمان فقط محمد بن حسن مهدی (عج) می باشد نه کس دیگر، دوم مسئله خاتمیت ولایت مطلقه و مقید محمدیه است. از نظر شیعه علی (ع) خاتم ولایت مطلقه و حضرت محمد بن حسن مهدی (عج) خاتم ولایت محمدیه است. لیکن متصوفه در این امر اختلاف نظر دارند. از منظر ابن عربی و پیروان وی، عیسی (ع) خاتم ولایت مطلقه و خود ابن عربی خاتم ولایت مقیده محمدیه است. لیکن از نگاه دیگر متصوفه استمرار ولایت به وجود سالکان فانی فی الله است، اهل هر جا و از نسل هر که باشد. سوم مسئله استمرار نبوت عامه بعد از انقطاع نبوت تشریع است. که از منظر متصوفه نوعی نبوت عامه با اجتهاد علمای محمدی تا قیامت استمرار می یابد. در حالی که به نظر شیعه، جمیع امامان و فقیهان تا قیامت فقط بیان کننده نبوت تشریع خاتم پیامبران هستند.

۱۰. نتیجه گیری

نتیجه حاصل از این مقاله در، در کوتاه سخن آن که؛ بدان سان که آیات قرآنی در تکیه بر مبحث وحدت وجود صوفیه تأثیر شگرفی داشته، تفکر شیعی نیز در پیدایش مبحث ولایت از نگاه متصوفه تأثیر قابل توجهی داشته است. مسئله امامت یکی از بنیادی ترین مباحث تفکر شیعی است تا آنجا که اسلام بدون امام کامل نیست و اسلام راستین محمدی آن است که شیعه با وجود امام معصوم و ولی خدا ترسیم کرده است. چه اسلام که دینی ابدی و جاودانه است، بدون امام بقاء و استمرار نتواند داشت. این تفکر در پیدایش اساسی ترین رکن تصوف

یعنی ولایت، تأثیر قابل توجهی داشته است گرچه به دست برخی از متصوفه به انحراف کشیده آمده است. مسأله انقطاع نبوت تشریح در تفکر صوفیه و استمرار نبوت عامه با اجتهاد علماء و اولیای محمدی تأثیر مستقیم استمرار دین اسلام با وجود امام معصوم (ع) و ولی خدا می باشد که شیعه آن را با موازین خاصی جزء اعتقادات خود قرار داده است؛ البته چنان که در متن مقاله گفته آمد، دیدگاه شیعه در این باب با دیدگاه ابن عربی بسیار متفاوت می باشد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Mohammad Hossein Bayat



<https://orcid.org/0000-0001-6641-6218>

منابع

قرآن مجید.

نهج البلاغه. ترجمه صبحی صالح.

ابن عربی، محیی الدین. (۱۳۷۰). *فصوص الحکم*. به تصحیح: ابوالعلاء عقیفی. تهران: انتشارات الزهراء.

_____ . (بی تا). *فتوحات مکیه*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

آملی، حیدر. (۱۳۶۸). *جامع الاسرار و منبع الانوار*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ . (۱۳۶۸). *نقد النقود فی معرفه الوجود*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

بحرانی، هاشم. (۱۳۸۶). *غایه المرام فی تعیین الامام*. قم: انتشارات مؤسسه بعثت.

بیات، محمدحسین. (۱۳۷۴). *مبانی عرفان و تصوف*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

_____ . (۱۳۹۶). *امامت از منظر شیعه دوازده امامی*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه

طباطبائی.

خوارزمی، تاج الدین حسین. (۱۳۶۸). *شرح فصوص الحکم*. تهران: انتشارات مولی.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. به اهتمام دکتر معین و دکتر شهیدی. تهران: مؤسسه دهخدا.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۵). مفردات فی غریب القرآن. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

سعیدی، گل بابا. (۱۳۸۷). فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی ابن عربی. تهران: انتشارات زوآر. طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۶). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: انتشارات جامعه مدرسین. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: داراحیاء التراث العربی. عبداللہی، محمد اسماعیل و ناجی. حامد. (۱۳۹۳). نگرشی تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی. پژوهش های علوم انسانی نقش جهان. سال اول. شماره ۳.

عبداللہی، محمد اسماعیل. (۱۴۰۲). پژوهشی جامع در تصوف فرقه ای. چاپ و نشر بین الملل. فرغانی، سعید الدین. (۱۳۵۷). مشارق الدراری؛ شرح تائیه ابن فارص. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

قیصری، داوود بن محمود. (۱۳۶۳). شرح قیصری بر فصوص. قم: انتشارات بیدرا. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۶). اصول کافی. بیروت: انتشارات الامیره. لاهیجی، شیخ محمد. (۱۳۷۱). شرح گلشن راز. تهران: انتشارات زوآر. لاهیجی، ملا عبدالرزاق. (بی تا). گوهر مراد. تهران: انتشارات اسلامیه. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). مجموعه آثار. تهران: صدرا. مولوی بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۸). مثنوی معنوی. تهران: نشر طلوع.

References

The Holy al-Qur' ān.

Nahj al-balāgha, Translated by Subhi Saleh.

Amoli, Haydar. (1989). *Jame' ul-Asrar wa Manba Al-Anvar*. Tehran: Nashr Elmi wa Farhangi, [In Persian].

Amoli, Haydar (1989). *Al-Naghad Al-Noghod Fi Al-Marafeh Al-Nojod*. Tehran: Nashr Elmi wa Fareangi, [In Persian].

Abdullahi, Mohammad Ismail wa Naji. Hamed. (1993). *Negarshi Tahlili bar Mafhoom Valayat dar Tasavof wa Erfan Eslami. Jurnal of Human Science Recherche, Naghsh Jahan*. Year 1. Issue 3.

- Abdollahi, Mohammad Ismail. (2023). *Pajoooheshi ja'meh dar Tasavof Fergheh-ey*. Tehran: Entesharat Chap wa Nashr Binolmalall, [In Persian].
- Al-Baḥ rānī, Hāshim .(2007). *Ghāyat al-marām wa ḥ ujjat al-khiṣ ām fī ta' yīn al-imām min ṭ arīq al-khāṣ ṣ wa l- ' āmm*. Qom: Chap Mu'assasah Be'that , [In Arabic].
- Al-Raghib al-Isfahani, al-Hussein Ibn Muhammad .(2006). *Al-Mufradat fī Gharib al-Quran*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi, [In Arabic].
- Al-Khwārizmī, Tāj ad-Dīn Husayn .(1989). *Sharh-e Fuṣ ūṣ al-Ḥ ikam*. Tehran: Entesharat Mawla, [In Persian].
- Al-Ṭ abrisī, al-Faḍ l Ibn Sahl .(1993). *Majma' al-bayān fī Tafṣ īr al-Qur' ān*. Tehran: Entesharat Nasser Khoshro, [In Persian].
- Al-Ṭ ūsī, Muḥ ammad Ibn al-Ḥ asan .(n.d). *Al-Tibyān fī Tafṣ īr al-Qurān*. Beirut: Dar Al-ehya al-Turath al-Arabi, [In Arabic].
- Al-Qayṣ arī, Dawūd Ibn Muḥ ammad .(1984). *Sharhe Fusus al-Hikam Ibn Al-'Arabi* . Qom: Entesharat Bidar, [In Persian].
- Al-Kulaynī, Muḥ ammad Ibn Ya' qūb .(2007). *Kitāb al Kāfī*. Beirut: Entesharat Al-Amira. [In Arabic].
- Al-Balkhi, Jalāl al-Dīn Muḥ ammad .(1989). *Masnavi-ye-Ma'navi*. Tehran: Entesharat Tolo, [In Persian].
- Bayat, Mohammad Hossein .(1995). *Mabani Erafan wa Tasavof*. Tehran: Allameh Tabatabae'i University, [In Persian].
- , .(2017). *Emamet az Manzare Shieḥ Davazdah Emami*. Tehran: Allameh Tabatabae'i University, [In Persian].
- Dehkhodā, Ali-Akbar .(1998). *Loghat-nameh-ye Dehkhoda*. Edited by Dr. Moin and Dr. Shahidi. Tehran: Mu'assasah Dehkhoda , [In Persian].
- Farḡ āna, Sa'id al-Dīn .(1978). *Mashariq Al-Darari; Sharhe Ta'ziyyah Ibn Farid* .Mashhad: Chape Ferdowsi University, [In Persian].
- Ibn-e ' Arabī, Muḥ yī ad-Dīn .(1990). *Fuṣ ūṣ al-Ḥ ikam*. Edited by: Abu al-Ala' Afifi. Tehran: Entesharat Al-Zahraa, [In Persian].
- Ibn-e ' Arabī, Muḥ yī ad-Dīn .(n.d). *Futūḥ āt al-Makkiyya*. Beirut: Dar Al-Ehya Al-Turath Al-Arabi, [In Arabic].
- Lāhījī, Sheikh Mohammad. (1992). *Sharhe Gulshan-e Raz*. Tehran: Entesharat Zavvar, [In Persian].
- Lāhījī, ' Abd-Al-Razzāq .(n.d). *Gawhar-e morād*. Tehran: Entesharat Mu'assasah Islamia, [In Arabic].
- Mostafavi, Hassan .(1981). *Al-Tahqiq fī Kalamat Al-Quran*. Tehran: Bongah Tarjmeh wa Nashr Ketab, [In Persian].

- Motahhari, Morteza. (1993). *Majmu'ah 'Asar*. Tehran: Entesharat Sadra, [In Persian].
- Saeedi, Gol Baba. (2008). *Farhang Jame Estelihat Erfani Ibn Arabi*. Tehran: Entesharat Zavvar, [In Persian]
- Tābāt ābā' ī, Muḥammad Husayn. (1997). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Qom: Entesharat Jame al-Modaresin, [In Persian]
- .



استناد به این مقاله: بیات، محمدحسین (۱۴۰۳). ولایت در تصوف و عرفان اسلامی و باور شیعی با تکیه بر آراء ابن عربی، سید حیدر آملی و علامه طباطبائی، پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه دوره ۵، شماره ۹: ۳۸-۳۹

Doi: 10.22054/jcst.2025.84697.1218



Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.